

رویای سلطنت و غوغای سلطنت طلبان

- ۱ -

اسماعیل شبان

یادداشت هانی پیرامون " میثاق " آقای رضا پهلوی

و نوشته های آقایان باقر پرهام ، محسن کردی ، محمد رضا امین و

دکتر علی رضا نوری زاده

عالم چو به ذوق آمد ، در عشق ، دو جوق آمد

در عشق شراب است آن ، در عشق سبوی است این

خواندن مطالب آقای دکتر علیرضا نوری زاده تحت عنوان " من سرگشته هم از اهل سلامت بودم ... " (1) خود می توانست دلیلی باشد که نگارنده این سطور به " فرسایش " قلم پرداخته و حد اقل اعلام موضع نماید که موجبی برای " پوزش طلبی " وجود ندارد. از جمله باین علت که انقلاب ها در تاریخ بشری به خواست و اراده این و آن انجام نمی گیرند. چنانکه نه کوشش های روشنفکران از جان گذشته توانست بساط خودکامگی وابسته به بیگانگان محمد رضا شاه را برچیند و نه تلاش های " غلامان خانه زاد " و " جان نثاران " بی مایه در درون و بیرون کیهان و اطلاعات و آیندگان و سایر رنگین نامه ها فروپاشی مفتضحانه سلطنت را مانع شد. هم سکوت طولانی مردم (و نه روشنفکران) پس از سرکوب خونین شورش پانزدهم خرداد و تبعید ضد قانونی آیت الله خمینی از کشور و هم انقلاب 1357 و بازگشت فاتحانه وی به ایران ریشه در سیاستهای اجرا شده توسط محمد رضا شاه و شرایط اجتماعی ناشی از این سیاست ها داشتند و بخوبی نشان دادند که هر چند پایداری و استقامت در مبارزه در بزنگاه تاریخی تبدیل به عاملی تعیین کننده می شوند ولی خود بخود قادر به ایجاد چنین بزنگاهی نیستند. خود آقای دکتر علی رضا نوری زاده - در نوشته بعدی خود (2) نقل می کند که چگونه به یاری دکتر شاپور بختیار شتافته و " تصویر بزرگ دکتر مصدق را که در گوشه اطاق بود برداشت و پشت سر دکتر بختیار گذاشت ... ". ولی از خود نمی پرسد که چرا توده مردم نه فقط به این " زرنگی " روشنفکران و اهل قلم توجهی ننمود بلکه حتی در مقابله با شخص دکتر بختیار که تا قبل از نخست وزیری اش بعنوان یکی از رهبران جبهه ملی شناخته شده بود نیز درنگ ننمود ؟ مگر روشنفکران و اهل قلم یکشبه قدرت جادویی خود را از دست داده بودند ؟ گذشته از آن مگر شاه هرگونه رابطه ثمر بخش و روشنگرانه بین مردم و جنبش های فکری ایران و جهان را قیچی نکرده بود ؟ آیا نشریات رنگارنگ - از جمله اطلاعات و کیهان و آیندگان - و رادیو و تلویزیون چیزی جز به به و چه چه پیرامون نبوغ و درایت اعلیحضرت و توضیح سیاستهای داهیانه آریامهر تحویل مردم می دادند - در آنزمان از فاکس ، رایانه ، اینترنت و ایمیل نیز خبری نبود - که مثلا مردم از این طریق به شورش و انقلاب کشیده شوند ؟

انقلاب ایران با همه نتایج خوب و بدش - تا آنجا که مربوط به روشنفکران می شود - محصول فعالیت روشنفکر ی روشنفکران غیر مذهبی نبود . بنا بر این روشنفکران مخالف سلطنت و بیرون از حیطه تفکر مذهبی ، که آقای دکتر نوری زاده خود را در زمره این روشنفکران می داند ، دلیلی برای "پوزش خواهی" در رابطه با نتایج انقلاب ایران ندارند . علاوه بر آن آقای دکتر نوری زاده نمی تواند بدلیل ساده زیر پوزشی از خود (از روشنفکران) و با از ملت ایران بخواهد . او در ادامه نقل قول فوق و این بار از زبان خود ، می نویسد که : " با آمدن دکتر بختیار برای من انقلاب به ثمر نشسته بود " . بنا بر این ، یعنی به حکم عقل و منطق او پس از روی کار آمدن دولت دکتر شاپور بختیار دیگر نمی توانسته است فعالیتی جهت سرنگونی این دولت و سلطه همه جانبه نیروهای دینی بر جامعه داشته باشد و "پوزشی" از این بابت نیز بدهکار نیست .

با توجه باینکه آقای دکتر نوری زاده در همین نوشته مورد بحث می نویسد که : "کی من گفتم باید از محمد رضا شاه پوزش خواست؟! "

و یا " من کجا گفتم که از محمد رضا شاه پوزش بخواهیم ؟ " ،

ماجرای پوزش خواهی آقای دکتر نوری زاده تبدیل به شبه و معمایی مرموز می شود که خود وی تا کنون توضیحی قانع کننده و پاسخی منطقی برای آن ارائه نداده است .

باری ، پس از آنکه دوست ارجمند آقای دکتر منصور بیات زاده یادداشتی حاوی تذکراتی بجا و بحق پیرامون خواست و انتظار بی جا و بنا حق "پوزش خواهی" " روشنفکران ، اهل اندیشه و قلم " ، و نیز حاوی طوماری از اعمال و کردار محمد رضا شاه و " جوان مردان " دستگاه خفقانش انتشار داد ، خشم آقای دکتر نوری زاده جوشیدن گرفت و کوشید در نوشته ای تحت عنوان " چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست...؟ " (3) به دفاع از خود واز "پوزش خواهی" روشنفکران ، اهل اندیشه و قلم " بپردازد.

به نظر من طرح محتاطانه مسئله "پوزش خواهی" از جانب دکتر نوری زاده (" من متن را نوشته ام و فقط منتظر اشاره دوستان هستم ") (4) با توجه به آنچه در ماههای گذشته در سیاست جهانی و منطقه ای روی داده و نیز واکنشهای محافل سلطنت طلب در مقابل این رخدادها بهتر قابل درک می شود و بنا بر این مفید می دانم قبل از پرداختن به مطالب آقای دکتر نوری زاده قدری به این رخدادها و واکنشها به پردازم .

پس از حمله نظامی آمریکا و متحدینش به افغانستان و فرار جنایت کاران طالبان و القاعده و استقرار حکومت مطلوب آمریکا در کابل ، امید واری جدیدی در میان طرفداران بازگشت سلطنت پهلوی به ایران بوجود آمد . رئیس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش ، ایران را در کنار کره شمالی و عراق ، حلقه ای از " محور شر " نامید و برای سرنگونی صدام حسین جنایت کار به تهیه مقدمات مشغول شد . دولت آمریکا پس از تجربه افغانستان به این نتیجه رسیده بود که مسئله جانشینی صدام حسین توسط مهره های مورد اطمینان خود را باید پیش از عملیات سرنگونی حل کند و به همین منظور در لندن کنفرانسی از "اپوزیسیون " عراق تشکیل داد که وظیفه اصلی آن این بود که جهانیان بدانند که در عراق اپوزیسیونی هم وجود دارد . شرکت کنندگان کنفرانس لندن هرکه و هرچه که باشند نمایندگان مردم عراق نیستند زیرا که در امر بیگانگی از مردم ستمدیده عراق دست کمی از صدام حسین و انصارش ندارند . یکی از گلهای سر سبد این " اپوزیسیون " برادر زاده ملک فیصل پادشاه سابق عراق و مدعی جدید سلطنت عراق است .

در حاشیه بگویم که بنظر من هدف اصلی سیاست آمریکا در مقابل صدام حسین نه تسلیحات ضد بشری صدام ، نه رهائی مردم عراق و نه حتی (حد اقل نه فقط) منابع نفتی عراق است . این هدف عبارت است از استقرار " نظم نوین " در نفت خیز ترین منطقه جهان که شامل کشور های شرق و غرب دریای خزر و کشورهای اطراف خلیج فارس می باشد . در کل این منطقه فقط دو رژیم نا اهل و سرکش یعنی عراق و ایران وجود دارند (با همه تفاوت های موجود ما بین این دو رژیم) . علاوه بر آن و چنانکه وزیر امور خارجه آمریکا در کمیسیون امور خارجی مجلس سنا آن کشور بیان نموده است ، حل مسئله فلسطین پس از سرنگونی صدام حسین آسانتر خواهد بود ، یعنی هرچه را که دولتهای ایالات متحده آمریکا و اسرائیل خواهند به فلسطینیها تحمیل خواهند کرد . ترس دولتهای اروپائی از بهم خوردن ثبات منطقه نیز از دیدگاه آمریکا مفهومی ندارد ، زیرا از سوئی هدف دکترین " نظم نوین جهانی " یکه تازی و سرکردگی بی چون و چرای آمریکاست و نه شریک نمودن " نا اهلان " اروپائی در غنیمت های بچنگ آمده و از سوی دیگر عدم ثبات (مثلا در کشورهای عربستان

سعودی و مصر) حد اقل ابزار تهدیدی بدست آمریکا و اسرائیل می دهد تا راه حل دلخواه خود را در فلسطین به کرسی بنشانند. اینکه آیا بعد از عراق نوبت ایران است یا نه بستگی به سیاست های مجموعه رژیم جمهوری اسلامی ایران (و نه فقط سیاست های دولت "رسمی" - دولت خاتمی -) دارد. باید برای جناح خود کامه و تمامیت خواه رژیم روشن نمود که درگیری نظامی با آمریکا غیر از چشم اندازی مرگبار و غم انگیز برای مردم و میهن و برای استقلال بدست آمده حاصلی نخواهد داشت و صد البته بعنوان نتیجه فرعی این درگیری، سرنوشت طالبان در انتظار این جناح خواهد بود. و یا اینکه جناح تمامیت خواه رژیم چون بخوبی از این موضوع اطلاع دارد سعی می کند تا از طریق "دیپلماسی پنهانی" با دولت بوش بتوافق رسد!

در هر صورت همراه و پس از "کنفرانس لندن" اپوزیسیون عراق این سخن بسر زبانها افتاد که: بعد از عراق نوبت ایران است. ضربان قلب سلطنت طلبان ایرانی بالاتر رفت و رویای برگرداندن سلطنت به ایران گرمی بخش دلها شد.

حال می گویم با کمک گرفتن از بعضی اصطلاحات موسیقی ایرانی مطابق برداشت خودم به ترسیم سناریوی بازگشت سلطنت به ایران به پردازم.

سناریو نویسن برنامه ای در "آهنگ عراق" تجویز نمود. "آوازه خوان" یعنی آقای رضا پهلوی گله آمیز به نجوا پرداخت که اگر "... گروهی از ملایان عوام فریب... می گذاشتند، پدرش به " ... جنبش اعتراضی قشرهایی از مردم برای دستیابی به آزادی و حقوق سیاسی و فراهم کردن زمینه های مشارکت مردمی بیشتر در اداره کشور ... " لبیک می گفت زیرا که پدرش " ... در آن روزهای سخت و بحرانی بشدت دلمشغول آینده ایران و تلاش برای حفظ قانون اساسی و دستاوردهای مشروطیت ایران بود". (5)

دسته "روشنفکران و اهل اندیشه و قلم" به کوک کردن "سازها" پرداخت، آقای باقر پرهام به کشف "بن بست سلطنت و جمهوری" (6) نائل آمد، آقای محمد رضا امین خواهان "فضائی لطیف شده و دور از التهاب و تندى و خشونت" شد. یعنی که مخالفان سلطنت خاموش شوند زیرا او به کشفی مهمتر نایل آمده است و آن اینکه: "فرم حکومتی مناسب، پادشاهی مشروطه است...". (7) آقای محسن کردی با سخاوتی خاص ورشکستگان فراموش کار اعلام نمود که "مشروطه خواهان با چپ مشکلی ندارند!" (8) و آقای دکتر علی رضا نوری زاده با هدف جمع آوری آن بخش متردد از روشنفکران و اهل اندیشه و قلم و برادران کوچک و بزرگ که در تبعید و آوارگی جان به لبشان رسیده است و نیز برای آزمایش محیط روشنفکری خارج از کشور بادکنکی به هوا کرد که: باید پوزش خواست. می گویم بادکنک آزمایشی زیرا با وجود اینکه او "متن را نوشته است" ولی هنوز معلوم نیست که چه کس یا کسانی برای چه از چه کس یا کسانی باید پوزش بخواهند.

در این مرحله آقایان دکتر بیات زاده و دکتر حاج سید جوادی با فریادی رسا اعلام خطر نموده و حساب دوستداران میهن و آزادی را از حساب "اهل اندیشه و قلم" جدا می کنند و بزبان دیگر عاشقان شراب و سبو پرستان از یکدیگر متمایز می شوند. "و اهل اندیشه و قلم" که گویا انتظار عکس العملی چنین روشن و سفسطه نا پذیر را نداشت بدون توجه به هارمونی برنامه ریزی شده به نواختن نا بهنگام "پیش در آمد" ی خام یعنی پرخاش به آقایان علی اصغر حاج سید جوادی و منصور بیات راده پرداخت. باقی سناریو را نیز می توان چنین تصور کرد که قرار بوده است تا پس از نواختن "پیش در آمد"، یعنی جمع آوری عده ای "پوزش طلب" که مخالفت بنیادی خود را با هر گونه حرکت ضد سلطنت در گذشته و حال و آینده اعلام نمایند و نیز "در آمد" یعنی تشکیل احزاب جدید "چپ" و "ملی گرا" و "مذهبی" ... و البته همه طرفدار همکاری با سلطنت طلبان در آمریکا و اروپا، برنامه "آواز"، یعنی کنفرانس وحدت اپوزیسیون ایران را در بغداد که قرار است بزودی توسط نیروهای آمریکائی "آزاد" شود، اجرا نموده و "تصنیف" نهائی یعنی بازگشت سلطنت به ایران نیز در تهران "آزاد شده" و در میان کف زندهای "اهل اندیشه و قلم" خوانده شود.

به بررسی اجزاء و نواهای تراژیک و در عین حال خنده آور این ارکستر پردازیم:

آقای رضا پهلوی در فرصت های مختلف نشان داده است که علاوه بر ثروت ناشی از چپاولگری پدر و پدر بزرگش دوستی "و" همکاری "های پدرش را نیز به ارث برده است. مثلا او سالها پیش بمناسبت مرگ ریچارد نیکسون، او

را " دوست " مردم ایران نامید. نیکسون در زمان کودتای 28 مرداد 1332 معاون رئیس جمهور آمریکا و یکی از سرکردگان کودتاجیان بود. چهارماه پس از کودتا در آذرماه 1332 وقتی نیکسون برای بازرسی نتایج کودتا و تقسیم غنیمت یعنی نفت بایران آمد، پدر تاجدار آقای رضا پهلوی 3 دانشجوی جوان و مبارز را در صحن دانشگاه پهای این " دوست " قربانی کرد. چنین کسی را دوست مردم ایران نامیدن توهین به مردم ایران و هرگونه حرمت انسانی است.

و با آقای رضا پهلوی وقتی با دخالت مستقیم " سیا " با یکی از مأمورین شناخته شده سیا، یعنی دکتر منوچهر گنجی - وزیر سابق پدرش - اعلامیه " همکاری " امضاء کرد، نشان داد که خواهان چه نوع آزادی برای ایران و مردم ایران است. اینبار و اکنون او می خواهد به یاری " تمدن جهان شمول غربی " یعنی " نظم نوین " ششلول بندان تکزاسی و البته باز هم با توهین و تحقیر مردم ایران به رویای خود یعنی رسیدن به سلطنت نایل آید. پس با انتشار " میثاق با مردم " می کوشد با پرداختن به دزدی ها، سرکوبگری ها، اختناق و جنایات پس از انقلاب به انکار همین اعمال در دوران سلطنت پهلوی و تطهیر پدر خود به پردازد.

میثاق یعنی قرارداد و عهد و پیمان، میثاق با مردم نیز اینکه آقای رضا پهلوی می خواهد با مردم قراردادی به بندد. ولی آیا اینکه مردم نیز خواهان قراردادی با وی هستند یا نه برایش مهم نیست زیرا که از ابتدا و قبل از ورود به میثاق آمرانه حدّ و مرز دخالت های مردم را تعیین می کند: " امروز فقط اتحاد ". امروز فقط اتحاد، یعنی همان وحدت کلمه " گروهی از ملایان عوامفرب "، یعنی کسی نپرسد اتحاد با چه کسی؟ اتحاد با منوچهر گنجی ها و پرویز ثابتی ها و داریوش همایون ها که بنظر می رسد بدنبال احیاء حزب رستاخیز آریامهری اند که همه ایرانیان می بایستی عضو آن می شدند؟ (که آنرا تحت عناوین "نگرش نوین" و "نوزایشی دیگر" در میثاق گنجانده اند). و یا اتحاد با رضا پهلوی که بدون کوچکترین احساس شرمی و در حالی که چندین صفحه در مورد جنایات دوران جمهوری اسلامی می نویسد، حتی یکبار نیز از سرکوب و جنایت کاری پهلوی ها و قبل از انقلاب نام نمی برد؟ و برعکس انقلاب قاطبه توده مردم را " جنبش اعتراضی قشرهایی از مردم " می نامد و آنها را برای دستیابی به قدری بیشتر آزادی و حقوق سیاسی؟ یعنی اینکه در زمان پدرش " آزادی ها و حقوق سیاسی " وجود داشت، ولی " قشرهایی از مردم " " بیشتر " از آن می خواستند.

آیا آقای رضا پهلوی نمی داند که پدرش 25 سال تمام کلیه " آزادی ها و حقوق سیاسی " و "قانون اساسی" و " دست آوردهای مشروطیت " را لگد کوب کرد؟

آیا او نمی داند که در این 25 سال " از مطبوعات مستقل و آزاد کمتر نشانه ای در کشور به چشم " نمی خورد؟

آیا او نمی داند که بدعت گذار محاکمه و زندانی کردن " وکلای مدافع " متهمین سیاسی (اعضاء نهضت آزادی ایران) پدرش بود؟

آیا او نمی داند که برای اولین بار پدرش، صحن دانشگاه را با خون جوانان وطن دوست و آزادی خواه رنگین نمود؟

و بالاخره او نمی داند که " ناظران بین المللی، اعم از خبرنگاران و تحلیل گران و سیاست مداران(بخوانید جاسوسان " دنیای متمدن ") نه فقط در آن روزهای "سخت و بحرانی" که طی ده ها سال به " دیدن " پدرش می رفتند و به "صراحت" او را آموزش می دادند " که خاموش کردن شورش ها نیازمند اعمال قدرت و استفاده قاطع از نیروی قهر آمیز است "؟

اگر او اینها و بیشتر از اینها را نمی داند پس چگونه می خواهد سلطان چنین کشوری و چنین مردمی شود که از اوضاع آن تا این حد بی اطلاع و با آن تا این حد بیگانه است؟ و بدتر از آن با چه حقی به امر و نهی مردم می پردازد که چه کار بکنند و چه کار نکنند؟ و اگر می داند باید به او توصیه نمود که کشوری و مردمی دیگر برای سلطنت خود بجوید زیرا که این مردم چنین "نظام پادشاهی مشروطه" را مدتها پیش برای "تحلیل گران و سیاست مداران" " دنیای متمدن" پس فرستادند! جالب آنکه این " دنیای متمدن " که آقای رضا پهلوی می خواهد " متحدان واقعی خویش را در بین جوامعی که قافله سالار

همین تمدن اند " بجوید ، از پذیرفتن دوست و متحد بیمار و آواره خود وحشیانه یعنی برای حفظ منافع خود ، سر باز زدند و او مجبور شد " در بین بادیه نشینان واپس مانده " مصر پناه جوید.

بهر رو آقای رضا پهلوی از بابت توهین و تحقیر و جور و ستم و جنایاتی که پهلوی ها بعنوان دست نشانندگان و حافظ منافع " دنیای متمدن " بر مردم ایران روا داشته اند نه یک پوزش که هزاران پوزش به این مردم بدهکار است .

پس " اهل اندیشه و قلم " را چه شده است که احدی بفکر پوزش خواهی پهلوی ها و طرفداران شان از مردم ایران نمی افتد ؟

آشکار است که اندیشه ای چنین ساده و روشن موجب اخلال در داد و ستدهائی که قرار است در " فضائی لطیف شده و دور از التهاب ... " انجام گیرند می شود و بنا بر این به مخیله " اهل اندیشه و قلم " نیز خطور نمی کند و بیهوده نیست که آقایان اصولاً با مسئله وابستگی رژیم پهلوی کاری ندارند و آقای محسن کردی فقط بصورت اعتراض می گوید که " ... چپ باید از این تعریف نوکر صفتی ... دست بردارد ... ". (9) این چگونه " نگاه تحلیلی و روحیه علمی " است که آقای محمد رضا امین می تواند بکمک آن به " بررسی و تحلیل کاربردی مدل های سیاسی " پرداخته و به بیند که " هر مدل چه چالش هائی را برای اکنون و آینده ایران به تصویر می کشد " (10) که نیازی به داده های انکار ناپذیر تاریخ هشتاد سال اخیر ایران و دخالت های مستمر دول انگلیس و آمریکا در این تاریخ را ندارد ؟ چرا آقای محمد رضا امین با اشاره به " تجزیه امپراطوری عثمانی و همسایه شدن ایران با اتحاد جماهیر شوروی " از همسایگی ایران با انگلستان از طریق مستعمره اش هندوستان (و بعدها نیز عراق) و تأثیرات شوم این همسایگی چشم می پوشد ؟ به نظر من آقای محمد رضا امین از این تأثیرات شوم بخوبی آگاه است . او می داند که رضا خان میرپنج توسط کودتای انگلیسی سوم اسفند 1299 بقدرت رسید و نه " با پشتیبانی بسیاری از نخبگان و روشنفکران " . در این مقطع تاریخی یعنی سال 1299 رضا خان بی سواد حتماً در بین استرانیان و اصطبل چبان قشون قزاق معروفیتی داشت ولی با قاطعیت می توان گفت که او نه نخبه و روشنفکری را می شناخت و نه نخبه و روشنفکری او را ! . رابطه او با سید ضیاء الدین طباطبائی را نیز جاسوسان و افسران انگلیسی برقرار کردند. در مورد به سلطنت رسیدن او و تبدیل شدنش به رضا شاه نیز آقای محمد رضا امین و سایرین را به نطق تاریخی دکتر مصدق در نهم آبان ماه 1304 در مجلس شورای ملی حواله می دهیم که گفت :

" ... خوب آقای رئیس الوزرا سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچکس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است ، پادشاهش هم مسئول است ؟ ... ایشان پادشاه مملکت می شوند ، آنهم پادشاه مسئول ... اگر سیر قهقهرائی بکنیم و بگوئیم پادشاه است ، رئیس الوزرا ، حاکم و همه چیز است ، این ارتجاع و استبداد صرف است ... اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب [انوار ، یکی از نمایندگان معمم مجلس شورای ملی] هزار فحش یمن بدهد زیر بار این حرفها نمی روم - بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید ؟! از ادیخواه بودید ؟! بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت بآزادی می کردید حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد ، هم رئیس الوزرا ، هم حاکم! اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است . استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء راه آزادی را بیخود ریختید ؟ چرا مردم را بکشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بیانید بگویند که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی خواستیم آزادی نمی خواستیم یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود. " (11)

در شهریور 1320 نیز انگلیسی ها رضاشاه پهلوی را عزل ، از ایران اخراج و تحت الحفظ به مستعمره خود ، آفریقای جنوبی تبعید کردند که در همانجا هم فوت کرد. محمد رضا شاه پهلوی را نیز انگلیسی ها در شهریور 1320 به سلطنت رساندند . او پس از کودتای نافرجام 25 مرداد 1332 به عراق و ایتالیا گریخت و پس از کودتای انگلیسی - آمریکائی 28 مرداد توانست مجدداً به ایران برگردد. ماجرای ژنرال هویرز آمریکائی و فرار مجدد او از کشور را نیز هنوز کسی فراموش نکرده است. بنا بر این یکبار دیگر از آقای محمد رضا امین (و دیگران) می پرسیم که این آمدن و رفتن از بهر چه بود ؟ و چگونه می توان از این آوردن و بردن که به نظر من کلید درک حوادث 80 سال اخیر ایران است چشم پوشید و هنوز مدعی بود که " نگاه تحلیلی و روحیه علمی " در میان است ؟

البته روشن است که برای رسیدن به کشفیاتی از قبیل " فرم حکومتی مناسب ، پادشاهی مشروطه است " ، نیازی به " نگاه تحلیلی و روحیه علمی " نبود. زیرا که شعبان جعفری نیز در 50 سال پیش ، با چشمان بسته و بدون هیچگونه تحلیل به همین نتیجه رسیده بود . کافی بود که از او بپرسند و دشواری های تحلیل و علم را برخورد هموار ننمایند .

استدلال آقای محمد رضا امین بر له سلطنت و علیه جمهوری نیز عمیقاً " علمی " است و از این رو جالب و خواندنی و سزاوار پرهیز آزادی خواهان . او می نویسد: " فرم حکومتی مناسب ، پادشاهی مشروطه است چرا که ... تجربه فرم حکومتی جمهوری در ایران یک تجربه کاملاً جدید و نا آزموده است . هر تجربه سیاسی جدیدی نیاز به طی دوران سعی و خطا دارد این امر می تواند با توجه به تجربه گرایشات سیاسی متنوع در ایران ، که تقریباً همه آنها به اقتدارگرایی و حذف دیگران گرایش داشته اند و دارند ، چه بسا عواقب خطرناکی در پیش داشته باشد و به دورانی از بی ثباتی منجر شود ...". حال اگر این بیان " علمی " و " دور از التهاب و تند و خشونت " ، بدور از " نگرش حذفی " و مملو از روح " تعامل و همزیستی " آقای محمد رضا امین را به زبان ساده و معمولی ترجمه کنیم او چنین می گوید :

غیر از سلطنت طلبان همه نیروهای سیاسی ایرانی اقتدار گرا و مایل به حذف دیگران بوده و هستند . بنا بر این و برای جلوگیری از سرنوشت شومی که این نیروها بر ایران تحمیل خواهند کرد باید سلطنت به ایران برگردد (و نه پادشاه غیر مسئول که حق دخالت در امور را ندارد) که در سرکوب این نیروها پر تجربه و بسیار آزموده است .

البته این بار نیز نیازی به علم و تحلیل و تعامل و همزیستی و سایر قافیه پردازی های غلط انداز نبود و آزادی خواهان ایران بخوبی می دانند که پهلوی ها در سرکوب مردم ید طولائی دارند . اختلاف اما بر سر نتیجه ای است که از این امر مسلم گرفته می شود . آقای محمد رضا امین با حرکت از این شناخت می گوید باید سلطنت به ایران برگردد و سرکوب کند ، ما سوسیالیست های ایران می گوئیم که درست بهمین علت نباید گذاشت تا سلطنت به ایران برگردد . و نتیجه فرعی این بحث اینکه من و آقای محمد رضا امین هم عقیده ایم در اینکه " مشروطه خواه " پهلویست همان "سلطنت طلب " است و هر دو سر کوبگر !.

ادامه دارد

اسماعیل شبان

8 اسفند 1381

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com